

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به لزوم موقعیت مناسب و به عبارت دیگر، لزوم ظهور حجّت و دلیل برای هدایت و برای به فعلیت رسیدن استعداد بود. این منصفه به بروز و ظهور رسیدن، از نقطه نظر منطق، منطق و عقل اقتضاء می کند که خداوند متعال زمینه تحقق واقعیات و آن مسائل نفس الامریه را برای افراد فراهم کند ولو این که افراد به واسطه جهل، خودشان منکر تحقق یک همچنین مسأله ای باشند و لذا ما در آیاتی که مربوط به عقاب افراد در روز قیامت هست، این مسأله را می بینیم.

فرض بکنید که وقتی افراد سوال می کنند از خدا

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۹۹﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا

إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿المؤمنون، ۱۰۰﴾ این رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ

صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ معنایش این است که ...،

من یک وقتی راجع به این مسأله فکر می کردم

که خب چه اشکال دارد که خداوند این [درخواست

رجوع انسان به این دنیا را قبول کند؟] مگر خواست

و مشیت خدا مثل خواست و مشیت ماست؟ در

بعضی از عبارات، این طور معنا آمده است که ... فَإِذَا

جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ

﴿الأعراف، ۳۴﴾ ... إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ

سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿یونس، ۴۹﴾ ... فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ

لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿النحل، ۶۱﴾ و

یا این آیه‌ای که مربوط به فرعون است که **الآنَ وَ قَدْ**

عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿یونس، ۹۱﴾ یا

این که آیات وادله‌ای که دلالت می کند تا وقت اجل

آن عمل بایستی که لحاظ بشود و وقتی که اجل آمد

دیگر فایده ندارد، من یک وقتی با خودم این طور فکر

می کردم خب حالا چه اشکال دارد...؟ وقتی که یک

شخصی، یک قضیه‌ای برایش ظاهر می شود، یک

قضیه‌ای برایش روشن می شود، مگر خدا دقّ دلی

دارد از ما؟ یا این که مگر میل و اراده و مشیت خدا مثل میل و اراده و مشیت ماست که بر اساس اهویه و خواهشهای نفسانی بخواهد مسأله‌ای را انجام بدهد که بگوید تا الآن من به تو فرصت دادم، از این به بعد نمی‌دهم؟ خب نه، اگر شخص واقعاً توبه کرده باشد، و واقعاً یک قضیه‌ای برای او مشهود شده باشد، چرا نباید به او فرصت داده بشود؟ یا این که یک قضیه‌ای برای او بخواهد منکشف بشود چرا از این نباید استفاده بکند؟ خب این چه ملاکی هست؟ این چه قضیه‌ای هست که باید عمل تا وقت دیدن عذاب باشد؟ نه، یعنی مگر خدا مثل ماست که رفتارش و کردارش بر اساس این باشد؟ نه. [پس] چه مسأله‌ای می‌تواند در این جا باشد؟

بعد به این جا رسیدم که خود آیات این مطالب را روشن می‌کند، می‌گوید **قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا** این فقط یک حرفی است که این می‌زند، اما اگر وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿الأنعام﴾ ۲۸ اگر اینها به دنیا برگردند همان کار را انجام

می دهند. پس آیه در اینجا نمی خواهد بگوید چون مسائل برای اینها منکشف شده، لذا باب اعمال بسته می شود، آیه می خواهد بگوید طبیعت بشری اصلاً این است که او را غفلت می گیرد، چه این که بیاید در اینجا مسائل را مشاهده کند یا اینکه در آنجا مشاهده کند. لذا شرط اولی برای عصیان، آن انکشاف واقع است و انبیاء و رُسُل می آمدند و واقعیت را برای اینها روشن می کردند، منکشف می کردند و اینها علماً و عناداً قبول نمی کردند، خب این همان انکشاف واقع است دیگر، چه فرقی می کند؟ وقتی که پیغمبری با معجزه و بیان حقایق، بیاید یک واقعیتی را برای انسان روشن بکند و بعد انسان به دنبال آن واقعیت نرود، خب این در واقع مثل این است که بیاید عقاب را ببیند و عذاب را ببیند و بعد به دنبال آن واقعیت نرود. خب حالا آیا این عقاب و این عذاب باید دائماً جلوی چشم انسان باشد تا این که انسان [گناه] نکند؟ پس این دیگر اطاعت نیست. اطاعت چیست؟ اطاعت عبارت است از کفّ نفس، و کفّ نفس متحقق نمی شود در

آنجائی که انسان در مقابل خودش نیران را مشاهده
بکند، این کفّ نفس نیست. کفّ نفس در آنجایی
است که انسان بداند نیران [وجود دارد] ولی آن را
مشاهده نکند. اینجاست که کفّ نفس پیدا می‌شود،
اما فرض کنید اگر در جلوی شما آتش باشد و به شما
بگویند که آقا اگر این عمل خلاف را انجام بدهی،
این غیبت را بکنی شما را در این جا می‌اندازیم، صد
سال کسی غیبت نمی‌کند، پس دیگر تربیت معنا
ندارد، پس دیگر تکلیف معنا ندارد، تکلیف و این‌ها
فقط برای این است که فقط علم به واقع و انکشاف
به واقع برای انسان حاصل شود و بعد به دنبال این
انکشاف و این علم، انسان به دنبال تکلیف برود، اما
اگر نفس آن جهت و نفس آن نتیجه دائماً در مراء و
منظر باشد و انسان احساس بکند، خب این دیگر
خواهی نخواهی...، مگر انسان دیوانه است که برود
این کار را انجام بدهد!؟

پس بنابراین در یک نظام، لازمه اولی‌اش تحقق
آن واقعیت است برای انسان. حالا فرض کنید که من
باب مثال اگر در روز قیامت همین شخص جاهل،

همین شخص نادان بیاید بگوید که به واسطه بعضی از مسائل، بعضی از نحوه تربیت‌ها، بعضی از نحوه خصوصیات و اینها ما نتوانستیم ایمان بیاوریم، اما فرض کنید که اگر موقعیت برای ما بود، اگر ما افراد صالح را می‌دیدیم، اگر ما قوانین صحیح را می‌دیدیم، اگر آن اجتماع را می‌دیدیم، ما هم مثل بقیه ایمان می‌آوردیم، خدایا تو بایستی برای ما روشن بکنی، با اینکه ما گفتیم نمی‌خواهیم ایمان بیاوریم اما اگر موقعیت برای ما روشن می‌شد، اگر زمینه برای ما آماده می‌شد، ما در اینجا از آن خواسته‌های خودمان دست بر می‌داشتیم، آیا لطف و عنایت خدا اقتضاء نمی‌کند که جواب یک همچنین فردی را بدهد؟ یا این که به صرف اینکه فرض کنید یک رسولی بیاید و بگوید آقا فلان و این حرفها...، خدا بگوید نمی‌خواهید نخواهید، شما مختار هستید و در اختیار خودتان هم هر کاری دلتان می‌خواهد می‌کنید و بعد هم در روز قیامت تمام این استعدادها و این‌ها، همین طوری مختفی بماند و هیچ گونه به فعلیت نرسد این استعدادها! آقا این غلط است، یعنی لازمه

لطف و عنایت پروردگار این است که با وجود یک همچنین انکاری، باز زمینه را فراهم کند، زمینه و ظرفیت را مهیا کند برای بروز و ظهور استعدادات.

حالا بر اساس این ملاک که ملاک استجلاب وصول به اهداف و غایات است از ناحیه مقتضای نفس بشری، از پروردگار متعال، به مقتضای این، لطف خداوند متعال شامل حال بندگان می شود و پیغمبران را مبعوث می کند. اولین شرط برای بعثت پیغمبران، تحقیق ظرفیت مناسب برای رشد و تکامل افراد است. آیا ممکن است پیغمبران بیایند در یک ظرفیت غیر مناسب؟ نمی شود بیایند. پس بنابراین شرط اولی برای رشد این است که ظرفیت، ظرفیت مناسبی باشد، ظرفیت، ظرفیتی باشد که شخص بتواند در این ظرفیت رشد کند. اگر ظرفیت، ظرفیت نامناسبی باشد، آن نقض غرض خواهد بود. این یک مسأله.

مسأله دیگر که از ناحیه دیگر ما می توانیم در این جا وارد بشویم، مسأله، مسأله عدل است. شکی نیست که عدل یکی از قوانین فطری و قوانین عقلی است. یعنی تحقق عدل و تحقیق عدل، عدل را ایجاد

کردن، چه عدل در زمینه فردی چه عدل در زمینه مسائل اجتماعی، این یکی از مسائل عقلی و فطری است. در جامعه‌ای که عدل نباشد آن جامعه، محکوم به زوال است. در جامعه‌ای که عدل نباشد یعنی ظلم باشد، بنده فرض کنید که سرقت کنم، شما سرقت کنید، آن تجاوز کند، آن ظلم کند، آن تعدی بکند، عدل شرط اولیة یک ظرفیت اجتماعی برای رشد و تکامل است، لذا پیغمبر می‌فرماید: الملك یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم، با ظلم نمی‌شود ملک و سلطنت باقی بماند. این عدل شرط اولیه است و آیات قرآن هم در این زمینه هست، **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ... ﴿الحديد، ۲۵﴾**

این معنای عدل چیست؟ عدل یعنی وضع کل شیء فی موقعه یعنی در جامعه موقعیتی برای افراد مهیا بشود که اینها در این موقعیت، قابلیت برای به فعلیت در آوردن استعدادات خودشان را داشته باشند، این معنا، معنای عدل است. یعنی این جامعه باید جامعه‌ای باشد که اگر یک شخص بخواهد برای معیشت خودش تلاش بکند مانع و رادعی نداشته باشد، این معنای عدل است. یعنی این جامعه به نحوی باشد که اگر این شخص بخواهد صبح از

منزل برود بیرون، کسی به او تعدی نکند، این معنای عدل است. این جامعه باید جامعه ای باشد که اگر شخص بخواهد از منزل برود بیرون، خیالش از منزل خودش و از عیالش و از بچه‌های خودش در منزل، آسوده باشد، این معنای عدل است، باید به نحوی باشد که شرائط معیشت برای این شخص، در این جامعه آماده باشد، این یکی.

دوم: شرائط رشد اخلاقی باید در این جامعه باشد، اگر جامعه، جامعه‌ای باشد که شخص وقتی که می‌خواهد از منزل بیاید بیرون، از نقطه نظر فکری و از نقطه نظر اخلاقی با موانعی برخورد کند، این جامعه، جامعه عادل نیست، جامعه‌ای که اقتضای جامعه به رشد در آوردن قوا و استعدادات هست، با ظهور مناظر و با ظهور قضایایی که منافی با این رشد و ظهور است، این تعارض دارد، این مخالف با عدل است، چرا؟ چون بحث راجع به این جا بود که باید جامعه، جامعه‌ای باشد که فردی را که می‌خواهد به کمال برساند، شرائط را برای او آماده بکند نه جامعه ای که [شرائط را آماده می‌کند برای فردی که] فرض کنید فقط می‌خواهد هیکلش را بزرگ بکند، این

فرض کنید در بیابان که علف هم آنجا فراهم است [می تواند به این مطالب برسد.] جامعه‌ای که می‌خواهد فرد را به تکامل برساند، نه جامعه‌ای که می‌خواهد فرض کنید که اطفاء شهوت را در این پیاده کند، این خیلی جاهای دیگری تواند این کار را انجام بدهد. اصل اولی و مبنای ما در جامعه این بود که رشد و تعالی فرد در این جامعه تضمین بشود، این مسأله ما بود، بر این اساس گفتیم جامعه باید جامعه‌ی عادلانه باشد. جامعه‌ی عادلانه فقط جامعه‌ای نیست که به مسائل زندگی فرد پردازد [بلکه] به دو مسأله باید پردازد:

مسأله اول: مسائل ظاهری

مسأله دوم: مسائل اخروی، چون هدف، مسائل

اخروی است نه دنیوی.

حالا در یک همچین جامعه‌ای فرض کنید اگر

یک زنی بگوید من می‌خواهم لخت و عریان بیایم در

کنار خیابان، آزاد هستم! اعطاء آزادی و اختیار به این

زن منافی با عدالت در جامعه است، چون این آزادی

با تحقق اصل اولی در رشد این فرد نسبت به مسائل

دینی و مسائل دیگر در تعارض قرار می‌گیرد. هان؟
بالاخره انسان که کور نیست، وقتی می‌آید بیرون اگر
چشمش را ببندد می‌افتد در جوی، سرش می‌خورد
به دیوار، خب این که نمی‌شود. اگر بگوییم، زن تو بیا
بیرون، مرد نیا بیرون، این منافی با آزادی و عدالت
برای مرد است...

سوال: ...؟

جواب: حرف شما درست مثل این است که
بگوییم آقا جان! ما باید اول در جامعه میکروب و با
را وارد بکنیم، بعد واکسن و با در این جا بیا وریم!
خیلی حرف عالی است واقعاً! مثل این که بگوییم آقا
اول با چکش بزن دندان را خرد کن بعد برو پیش
دکتر! معنایش این است دیگر، معنایش این است که
با چکش بزن توی مغزت، بعد حالا برو بیمارستان
بگو آقا حالا که زدم بیا عمل بکن، خیال می‌کنم این
یک منطق...! بخشیدها...!

دو دلیل روی این مسأله بار است:

دلیل اول این که وقتی که یک فساد در یک
جامعه وارد می‌شود، به همان مقدار فساد از رشد

شخص کاسته می شود.

دوم این که آن فساد می آید و جا باز می کند در ذهن شخص.

چرا گفتند که فرض کنید که زنها از توی خانه نیایند بیرون؟ بخاطر این که زن بلند می شود می آید بیرون، با هزار تا افراد برخورد می کند. چرا می گویند که النظرة سهم من سهام الابلیس؟ بگویند آقا فرض کنید که نگاه به زن بکن، بعد با خودت مبارزه کن! آقا دیگر نمی شود مبارزه کرد. لعل این که این نظره بیاید و در دل جا بگیرد و بعد بیرون نرود، چه کارش می کنی؟ خیلی حرف، حرف غلطی است.

سؤال: اگر جامعه عادلانه باشد طرف به سرعت می رسد دیگر.

جواب: خوب باید برسد، همین است دیگر، جامعه باید به این جا برسد، جامعه باید جامعه ای باشد که...، این مثل این است که فرض کنید من باب مثال شما می روید در یک دانشگاه درس می خوانید، یک دفعه شرائط برای شما آماده است که بیاید فرض کنید در عرض سه سال تمام کنید، یک وقتی شرائط آماده نیست سی سال...، آقا بله، اصلاً دانشگاهی

نیست که سی سال طول نکشد، چپ سی سال طول بکشد، سه سال باید برساند. شما یک شرائط آماده، استاد برایتان پیدا می‌شود یک کتاب را یک ساله می‌خوانی یک کسی فرض کنید که مثل من، یک باب اطلاق را دو سال برایتان بر می‌دارد، می‌آید و می‌رود و فلان و از این حرفها، خب کدام بهتر است؟ در...
سؤال: سئوالم این بود که حتی مولوی هم دارد که صفت صبر، صفت...

جواب: شما این را بدانید خدا باندازه کافی مسئله درست می‌کند، لازم نیست ما خودمان اضافه کنیم، خودمان بیاییم به جامعه میکروب تزریق بکنیم! خود ما...، ببینید، خود ما بیاییم فساد در جامعه ایجاد بکنیم، آنوقت بعد بیاییم با این فساد مقابله بکنیم که رشد کنیم! خب این خیلی کار احمقانه ای است، به اندازه کافی، شیطان خودش مجال دارد برای این که انسان را انگولک بکند و انسان این کار را بکند، نه این که ما خودمان را دستی دستی در یک جریانی قرار بدهیم، بعد آنوقت بیاییم فرض کنید چه کار کنیم، بله ما باید...

... که او به ما حمله بکند؟ آخه این کار خیلی

عقلایی هست مثلاً! خیلی عقلائیه! نه آقا مملکت

باید استعداد برای دفع تجاوز اجنبی را داشته باشد

اما کدام یک از این کشورهای دنیا می‌آید با دست

خودش یک کشوری را راه بیندازد بعد بگوید حالا

که آن راه افتاد حالا ما باید بیائیم دفاع بکنیم؟ مثل

جریان آن آقایی که اول شده بود که می‌گفت عراق

بیاید این مملکت ما را بگیرد بعد ما هم مثل اشکانیان

یا ساسانیان دور اینها رو بگیریم و...! این منطق

منطق مجانبین است! منطق خائنان یا منطق مجانبین

است که بگذارند یک دشمنی وارد مملکت بشود، بیا

اینجا هر کاری که می‌خواهی بکن...! هر کاری که

می‌خواهی بکن خب معلوم است که کار به کجا

می‌رسد! بعد ما بیائیم تو را بیرونت کنیم؟ بعد آقا

آنجا می‌فرمودند که اینها این طور هستند...!

پس بنابراین اشکال اولی که به این وارد می‌شود

این است که: فسادی که منافی با ترقی هست این

فساد به همان مقدار وجود فسادش، از ترقی انسان

کم می‌کند. این یک.

اشکال دوم: ممکن است این فساد موجب اثرات تخریبی عمیقی بشود که نشود دیگر این ها را از بین برد.

اشکال سوم این که: افراد در مقابله با فساد مختلف هستند. خب یک نفر نسبت به وبا من باب مثال مصونیت دارد، خب این طرف ممکن است مصونیت نداشته باشد، نسبت به این ظلم می شود. شما نمی توانید بگویید ما میکروب وبا را داخل مملکت بکنیم، یک عده واکسن زدند مصونیت دارند، خب اینها که واکسن نزدند در این جا چه گناهی کردند؟ پس وجود فساد در یک جامعه در ارتباط با همه افراد متفاوت است. آن بچه ۱۴ ساله و مراهق یا بالغی که نمی تواند خودش را کنترل کند در معارضه با این فساد، آیا نسبت به او ظلم نیست که این جامعه دارای یک همچنین مواضع فاسد باشد؟ آیا این عدل است؟

پس بنابراین این هایی که می گویند آزادی باید در جامعه باشد، از یک نقطه نظر اینها عین ظلم را در جامعه می خواهند پیاده کنند. چرا؟ به جهت اینکه

اختیار برای اعمال در یک جامعه با وجود ضرر و یک
مضرت و خطر برای افراد دیگر، عین تعدی به
حقوق اینها تلقی می‌شود. خب شما وقتی
می‌خواهید که آزاد باشید و فرض کنید عریان بیرون
بیایید خب بروید در حمام عریان بشوید، بروید در
منزل خودتان عریان بشوید، این عریان بیرون آمدن،
سلب حقوق بقیه است نه استفاده از اختیارات نفسی
است. با این بیرون آمدن، شما دارید اختیار بقیه را
سلب می‌کنید - حالا [متوجه شدید] به کجا
می‌خواهیم برسیم؟ حالا به عنوان اجمال یک اشاره
می‌کنم و بعد رد می‌شوم - آن کسی که تظاهر به کفر
می‌کند، آن یک [غرضی از این تظاهر دارد] آن نمی
خواهد از این آزادی خودش استفاده بکند، تو برو در
خانه‌ات تظاهر به کفر بکن کسی به تو کاری ندارد،
نه اعدامت می‌کنند، نه حکم به ارتداد بر تو جاری
می‌کنند نه هیچی. تو می‌خواهی این تظاهر به کفر را
در ملاء بکنی، چه کسی به تو گفت بیایی در ملاء این
تظاهر به کفر را بکنی؟ چه کسی همچنین اختیاری
به تو داده؟ تظاهر به کفر در ملاء غیر از تظاهر به کفر

است در منزل، شما بروید در منزل خودتان تظاهر به کفر کنید کسی هم به شما کاری ندارد.

لذا روایتی که آن روز راجع به امیرالمومنین [بیان شد که] در مسجد کوفه آن دو نفر آمدند و داشتند به صنم [سجده می کردند] آنها داشتند تظاهر به کفر می کردند والا اگر می رفتند منزلشان این کار را می کردند، امیرالمومنین کاری به آنها نداشت. با این بیان داریم روایت را هم معنا می کنیم‌ها، آن روایت که دارد دو نفر را می آورند و حضرت می فرماید چرا این کار را کردید و فلان؟ بعد اقرار می کنند و بعد...، چون آمده این مطلب را در ملاء مطرح می کند این اشکال به او وارد است نه این که چون اصل این مطلب فی حد نفسه واقع شده، اگر اصل این مطلب توی حمام اتفاق می افتاد، یک صنم توی حمام درست می کرد می رفت به او سجده می کرد امیرالمومنین کارش نداشت، در خانه اش را هم باز نمی کرد، به کسی هم...، اگر هم کسی در خانه اش را باز می کرد می گفت چرا رفتی تحقیق کردی؟ چرا رفتی تجسس کردی؟ چرا رفتی تفحص کردی؟ پس

اشکال به مقام اثبات و مقام اظهار برمی‌گردد نه به نفس تحقق اعتقاد خلاف، به آن بر نمی‌گردد.

آنوقت ما می‌توانیم میچ آن افرادی را که در حکومت اسلامی قائل به آزادی هستند بایّ نحوکان، در اینجا بگیریم که کسی با آزادی مخالفت نکرده ولی اگر این آزادی بخواهد صدمه بزند به اعتقاد و موقعیت تربیتی شخص، این آزادی عین تعدی است. خب بنده هم به همین آقا می‌گویم ایشان اصلاً زنا زاده است! ای آقا چرا به من اهانت می‌کنی؟ آزادم دیگر، چه اشکالی دارد دلم می‌خواهد به شما بگویم...؟! می‌گوید اگر می‌خواهی به من بگویی زنا زاده، یک وقتی می‌روی در خانه و در را می‌بندی و به من می‌گویی زنا زاده، کسی به تو کاری ندارد اما اگر بخواهی این را در ملاء عام بگویی، در اینجا حیثیت من لکه دار شده، الان حیثیت من به خطر افتاده با این مسئله، با این سبّ و با این ناسزا و کلام خلافی که تو داری الان می‌گویی. پس تمام اشکالات به مقام اثبات دارد بر می‌گردد. یعنی مقام اثبات است که موجب ظلم خواهد شد نه ثبوت خود

قضیه. خود قضیه می‌خواهد اصلاً کافر باشد باشد، کسی کاریش ندارد. این مقام اثبات موجب می‌شود که این مسائل ظلم و خلاف عدل و اینها پیدا بشود که انشالله بقیه اش برای جلسات بعد.

سؤال: در روایات نسبت به حکومت امام زمان هست که حضرت امام زمان نسبت به یهود و نصاری بنابر کتاب خودشان حکم می‌کنند یعنی در زمان حکومت ایشان یهود و نصاری ملزوم به آمدن به سوی اسلام نیستند؟

جواب: نه، آنها هم نیستند، چرا؟

سؤال: مردم می‌توانند مسیحی و یهودی باشند؟

جواب: بله مسیحی و یهودی هست، آن به احکام

مسیحی عمل می‌کند مثل زمان خود پیغمبر

سؤال: یعنی حجت تمام نمی‌شود بر آن

شخص...؟

جواب: حجت تمام است ولی می‌گوید

نمی‌خواهم طبق حجت عمل کنم. مگر زمان پیغمبر

نبوده؟

سؤال: زمان پیغمبر...

جواب: حجت تمام بودن، می گوید من جزیه

می دهم و حکم جزیه همین است دیگر

سؤال: این الان عناد نیست؟

جواب: عناد است ولی مقام اثبات ندارد. عناد

است ولی مخالفت با دین نیست می گوید طبق دین

خودم هستم. خدا در این جا منة علی العباد، این یهود

و نصاری را که قائل به الوهیت هستند و همین طور

زرتشتیها را، اینها را تا وقتی که مقام عناد و ابراز و

اینها را نداشته باشند در عالم خارج، مسخره نکنند،

کلیسای مجدد نسازند، در ظاهر مشروب نفروشند،

در ظاهر مشروب نخورند، اگر این مقام اثبات را

رعایت کنند، [ایشان] هم با آنها کاری ندارند

سؤال: در زمان حکومت امام زمان؟

جواب: در زمان حکومت امام زمان.

... در اینجا هست، آزادی اصلاً در اسلام است.

اسلام می گوید هر کسی آزاد باشد، بسیار خوب ما

آزاد هستیم شما هم آزاد باشید اما این آزادی شما

مخالف با آزادی من است. خیلی وقت پیش، حدود

۲۰ سال پیش، آن موقع ۲۰ سالم بود، من کوه

می‌رفتم، زمان سابق، ما آن موقع ته ریش داشتیم، گاهی می‌رفتیم آنجا. قهوه خانه‌های زیادی آنجا بود و خیلی از آن قهوه خانه‌ها هم ساواکی بود. یک قهوه خانه عبدالله درویش بود، اینقدر هم ریش داشت! اصلاً مشخص بود که ساواکی بود دیگر، افرادی که به آنجا می‌آمدند و می‌رفتند، مجاهدین و فدائیان و...، [اینها را شناسایی می‌کردند و ...] یک دفعه هم ما را گرفتند بردند سازمان امنیت و اینها، البته به خود سازمان نکشید با همان تحقیقاتی که کردند قبل از سازمان ما را رها کردند. به آنها گفتم آخر چرا ما را گرفتید؟ گفتند آخر قیافه‌ات می‌خورد به مجاهدین، قیافه‌ات به سازمان مجاهدینها می‌خورد! آنجا که نشسته بودیم بعضی از این افراد هم می‌آمدند از همین...، دو سه تا روحانی هم می‌آمدند یکی آقای لاهوتی بود، آقای ملکوتی بود که اینها صبح می‌آمدند و می‌رفتند کنار آبشار و می‌آمدند. خلاصه ما گاهی کنار همان قهوه خانه می‌نشستیم و ما آن موقع کت و شلواری بودیم دیگر، می‌رفتیم و می‌نشستیم چایی می‌خوردیم و بعد هم می‌آمدیم. وقتی

که بر می گشتیم می خواستیم سوار ماشین بشویم تازه آفتاب می زد، نماز صبحمان را در امامزاده ابراهیم می خواندیم. یعنی یک ساعت و نیم دو ساعت قبل از نماز صبح ما راه می افتادیم می رفتیم تا کنار آن چشمه و حوض و این ها تا بر می گشتیم در برگشت طلوع فجر می شد، یک مقداری از فجر گذشته بود که نمازمان را در امامزاده ابراهیم می خواندیم در دربند و آنجا و بعد می آمدیم پائین. حدود ۲۰ سالم بود، بعد می نشستیم در آنجا، دو تا از آقایان هم بودند. بعد بعضی ها می آمدند مسخره می کردند و فلان و...! بعد این بندگان خدا می رفتند، دیگر من با آنها در می افتادم می گفتم این به تو اعتراض نمی کند مرتیکه، زنیکه با این قیافه داری کوه می آیی آنوقت تو به این اعتراض می کنی؟! به این چه کار داری؟ مگر این به تو گفت که چرا داری اینجا می آیی با این سر و وضع و اوضاع و فلان و اینها؟ حالا آن هم دارد می آید می آید. خلاصه آنها هم خجالت می کشیدند و می رفتند. چند دفعه ما از اینها دفاع کردیم و اینها هم خیلی از ما- البته خودمان را معرفی

نمی کردیم - خوششان می آمد

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ